جسته است که سبب ظهور کمال اسمائی و صفاتی بوده چنانچه در محلش مبین خواهد شد ذٰلِكَ اشارتست بالم بر آنوجه که اسم قرآن
داشته اند یعنی قرآن الکتاب نهایت کامل سزاوار آنکه او را کتاب گویند همو ست و پس لک اشارت غایب بعید است
والم ظاهر قریب اما چون تکلم بدان کلمه واقع شد و از شارع لسان که مشرق ظهور است او را بجنب سامعه که محل ورود است مرور افتاد
گشته در دار السلطنهٔ دل تنزل اجلال فرموده حکم غیبت و بعد برو اطلاق میتوان کرد ما زچون مرسل که مبدا سلسله وجود از وست
واصل شد بمرسل الیه که ختم دایره وجود بر او ست هرآینه بحد بعد رسیده باشد چه ابعد نقاط دایره از نقطه ابتدا آنست ازو دور وی واگر چه
اقرب بما است بدو در مقام شهود و گفته اند قرآن منطوی بر حقایق و اسراریست که قوت بشری از ادراک آن و اطلاع بر آن
عاجز است پس اگر چه قرآن از روی صورت حاضر باشد اما نظر بحقیقت از عقول انام غایبست ع ای غایب ازین نظر
وای از همه حاضرتر جمعی بر آنند که اشارت غایب بمشار الیه حاضر جهة تعظیم باشد چه متکلم خود را در و میدار و از رتبه محاضره باد و لای یعنی
میند اشاره کردن بسوی او قال تعم فذلکن الذی لمتنّنی فیه و در احقاق آورده که ذلک در اصل اشارة بغایبست اما احیانا و اشارات
حاضر بکار برند چنانچه مثل فی ذلک قسم لذی حجر و گاه هست که نه اشارت بحاضر است و نه بغایب چنانچه ذلکم الله ربکم چه حضرت
عزت تعالی شانه از صفت غیبت و حضور منزه است پس اینجا نیز همچنانکه میشاید که اشارت بحاضر و غایب نبود چه کلام الٰهی صفت
اوست یا مراد حاضر باشد یعنی هذا الکتاب یا همان بر اصل خود اشارة غایب بود و مقصود آن کتاب باشد که در توریة و
انجیل وعده کرده بود که بر پیغمبر آخر الزمان منزل خواهد گردانید یا آن کتاب در اوایل مبعث بر حضرت رسالت صلی الله علیه انا سنلقی
علیک قولا ثقیلا وعده فرموده بود که برو فرو فرستد و آنحضرت امت را بران خبر داده یا مراد آن سوره باشد که قبل
از نزول سوره بقره در مکه نازل شده بود و کافران از تکذیب کرده بودند و اگر چه آن بعضی از قرآن بوده اما مقداری از قرآن
بوده اما مقداری از قرآن کتاب میتوان گفت چنانچه از جن آن حکایت میکند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی و
حال آنکه قدری از قرآن پیش استماع کرده بودند یا آنکه خداوند تعالی خبر داده بوده که قرآن در لوح محفوظ مسطور است و انه
فی ام الکتاب و امت این را دانسته بودند پس ذلک اشارتست بدانکه این آن مثبت است در لوح محفوظ صاحب کرالقاب
فرموده که ذلک اشارتست بکتاب عهد الست که در روز میثاق از بندگان فرا گرفت باقرار ایشان بر توحید و ربوبیت و لفظ
الم دلالت بران میکند چه الف و لام دو حرفست از اول کلمات الست بربکم و میم حرفی از آخر آن بدین سه حرف
عهد الست یاد بندگان میدهد و میفرماید که آن کتابست که در ان شکی نیست پس عهد عبودیته که بر خود گرفته اید بوفا رسانید
و عنان همت از میدان متابعت غیر من بر گردانید بیت با دوست وفا کن که وفا دام الستست ترسم که مهری در پی دام
بمانی و بغایت مناسب افتاد لفظ الم با این سوره در آیه الم اعهد الیکم یا بنی ادم اه در لطایف قشیری آورده که آن کتاب
که سابق حکم ازلی و قضای لم یزلی من است هر کرا نشان سعادت داده ام و هر کرا ختم کار بر شقاوت نهاده ام در ان شکی نباشد
و هیچ فکر و چاره بناخن تغیر و تبدیل چهره تقدیر مرا نخراشد ع قضا هوی و کتاب سبق مب تغیر باحکام قضا راه نیافت

تو خواهی از آن خشم کن خواه رضا ده • در حقایق سلمی آورده که این آن کتابست که بر صحایف قلوب دوستان نوشته از آثار عنایت
و معرفت و رضا و انوار تقضا قال تعم کتب فی قلوبهم الایمان در کشف الاسرار میگوید که آن کتاب اشارتست بآنکه الله تعالی بر نفس خود
نوشت از بهر امت محمد صلعم که آن رحمتی سبقت غضبی از آن معنی بدین عبارت خبر داده که کتب ربکم علی نفسه الرحمة پس بزبان لطف بر زبان بیسیل
اشاره میگوید ای بنده در لوح نوشتم که تو زلت کنی و بر نفس خود نوشتم که بر تو رحمت کنم آنچه بر لوح نوشتم از زلت و معصیت تغیر نمی
آنچه بر خود نوشتم از رحمت و مغفرت چگونه تغیر یابد ای عاصی زلت و بدکرداری حرفت ست رحمت و نکوکاری صفت من و تو از حرف
خود دست باز مداری من صفت خود چگونه فرو گذارم قطعه از تو کنه آید و توانی • وز من کرم آید و من آنیم • در بدکرداری تو کنی تا
در غفاری من آنچنینم • لا ریب هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب نفی ریب کرده بر سبیل استغراق • و اگر چه کفار را
در وی ریب بوده است و اند که شبهه را در مجال و ریب راه و محل نیست پس معنی سخن آنست که او متعلق ریب شود بود و ز
خواستن آنکه کسی را در و شک و ریب نباشد و گفته اند که صورت این کلام نفی است و معنایش نهی یعنی لا ترتابوا فیه در و شک
مکنید و شبهه را در و پیرامن خاطر جای مدهید که از شان او آنست که در وشک نشاید کرد و اگر کسی شک آرد آن عیب بدو باز گردد بیت
برید و باد آن حلق و دهان • کو کند تف سوی آسمان • تف بر ویش باز گردد بیگمان • تف سوی گردون نیابد مسلکی • هر که بر شمع خدا
آرد پُفی • شمع کی میرد بسوزد پوز او • جمعی بر آنند که مقصد آنست که نفی ریب باوی کاراجح باشد یعنی شک نیست در وکه هدیً
و گفته اند لاریب فیه للمتقین بعضی گویند شک نیست که او برای ما و نقات نزلست سلمی نقد فرموده که شک نیست در و کسی را که حق
سرادار پاک گردانیده و دل و را بنور اطلاع بر لطایف معانی قرآن روشن ساخته بیت این طایفه اند صاحب یقین • باقی
همه در ظلمت ظلم اند و گمان • هدیً این قرآن دلالت کننده است به نیکویها و دلالت او از روی بیان و تبلیغ عام است
مر مسلم و کافر را کما قال تعم هدیً للناس اما از روی نفع حصول بد و خاص است للمتقین پس پرهیزکاران که ایشان بدان
دلالت منتفع شده اند و پرهیزکار کسیست که از موجبات عذاب حذر کند و خود را شایسته نظرات رحمت گرداند حسن بصری رحمه الله
فرموده که متقی آنست که هر که را بیند بهتر از خود داند و از جنید قدس سره منقولست که متقی آنست که حال مردمان به از حال خود داند و
و از محمد حکیم رحمه الله نقل کرده و گفته اند هدی للمتقین ای کشف لاهل المعرفة قرآن مفتاح کشفهای غیبی مر عارفان را و عرفان ثمره
تقوی و طاعتست و سهل بن عبدالله رحمه الله فرموده که قرآن چاشت مر کسی که بیمار گرده باشد از حول و قوت خود و از جنید قدس سره منقولست
که قرآن سبب رسیدن بوصالست مر کسی که از اغیار منقطع شده باشد پس این قول تقوی انقطاع بود از ما سوی حق تعالی لا یصل
الی الکل الا من انقطع من الکل بیت بوحدت رهی بجلوه یار • تا ز غوغای غیر وارهی • امام قشیری رحمه الله گفته که حقیقت
تقوی کسی راست که از رؤیت تقوی پرهیز کند یعنی تکیه بر تقوی خود نکند و نجات بجز از فضل مولای خود نداند بیت در ره لطف
ازل بوی که در راه سلوک • تکیه بر تقوی و بر طاعت خود نتوان کرد • جواب آنکه گوید متقیان خود مهتدی اند اینجا هدی للضالین
مناسبتر مینماید گویند مراد ثبات هدایت و دوام آنست چنانچه در اهدنا گذشت یا آنکه ایشان را متقی گفت باعتبار مآل که

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)